

یادداشت هفته : جایگاه فدرالیسم در استراتژی گلوبالیستها

چندی پیش سمیناری در رابطه با مقوله فدرالیسم در ایران توسط موسسه صهیونیستی " اینترپرایز " به سردمداری " مایکل لدین " و با شرکت تعداد انگشت شماری از نمایندگان خود خوانده قومیت‌های ایرانی، تشکیل گردید که در میان شرکت کنندگان ، از جمله نماینده " حزب دمکرات کردستان ایران " نیز حاضر بود.

این حزب کردی که مدتی است شعار " فدرالیسم " را جایگزین شعار محوری سالیان دراز گذشته خود یعنی " دمکراسی برای ایران ، خود مختاری برای کردستان " نموده است ، در اندیشه برخورداری از گوشه ای از " کیک قدرت " در جریان فروپاشی و در فردای حاکمیت رژیم " جمهوری اسلامی " ، آرام و بی صدا به انتظار نشسته است .

نفس طرح جدی مسئله ای بنام " فدرالیسم " در موسسه خوشنام " اینترپرایز " ، به تنهایی حکایت از نقشه های پلیدی دارد که لابی قدرتمند اسرائیل در ایالات متحده در رابطه با آینده ایران روی میز دارد و چه کسی است که از تنها اندکی شعور سیاسی برخوردار باشد و تضاد بنیادین میان منافع این موسسه صهیونیستی و مصالح استراتژیک مردم ایران و منطقه خاورمیانه را تشخیص ندهد !

سمت و سو دادن به تضاد میان مردم ایران (تمامی مردم ایران) و تمامیت رژیم فعلا حاکم بر ایران در راستای تبدیل آن به تضاد میان قومیت‌های موجود در ایران ، آتش یک جنگ داخلی خانمانسوزی را می خواهد بیافروزد که خاطره یوگسلاوی را از حافظه تاریخی مردم جهان پاک نماید .

فدرالیسم تا آنجا که به تقسیم قدرت سیاسی و اقتصادی در یک کشور تک ملیته برمی گردد ، بخودی خود نه تنها چیز بدی نیست که از قضا در راستای ساختن یک ساختار غیر متمرکز و خلاقیت‌های حاصل از رقابت سالم میان قطب‌های سیاسی و اقتصادی ، بسا سودمند هم می تواند که باشد . نمونه دولت فدرال آلمان ، کانادا و آمریکا و ... نمونه های موفق چنین ساختار سیاسی می باشند .

در هیچکدام از این کشورها نه ملیتهای صاحب سرزمینی وجود دارند و نه معضلی بنام " مسئله ملی " . در آلمان در تمامی ایالت‌های فدرال ، بخشهای گوناگون ملت واحدی زندگی می کنند که ملت آلمان نامیده می شوند .

مردم آمریکا و کانادا نیز علی رغم وجود ملیتهای گوناگون از آفریقای آمریکایی ها گرفته تا آمریکای لاتینی ها و از انگلیسیها گرفته تا فرانسویان و اسپانیایی ها و ... در میانشان ، اساسا از مهاجرینی تشکیل گردیده است که نه به لحاظ تاریخی صاحب یک منطقه مشخص جغرافیایی بوده اند و نه بجز مورد " کبک " در کانادا ، ادعای ارضی بر منطقه مشخصی را دارند . حتی سرخ پوستان بومی در آمریکا که در واقع صاحبخانه اصلی نیز هستند ، بر هیچ کجای آمریکا ، ادعای ارضی ندارند .

اما در کشورهایی که در برگزیده ملیتهای گوناگونی هستند که نه از طریق مهاجرت‌های قومی که از طریق اقامت هزاران ساله ساکنین آن در مناطق خودی از یکسو و حاکمیت استبدادی یک ملت خاص بر دیگر ملیتها از سوی دیگر شکل گرفته است ، طرح مسئله " فدرالیسم " آنها نه در پایان یک پروسه دمکراتیک و در یک فضای عقلایی بلکه در آستانه در گرفتن یک زلزله مهیب سیاسی - اجتماعی که نه فرجام آن قابل گمانه زنی است و نه ابعاد آن ، تنها راه به تجزیه خواهد برد و دیگر هیچ !

آنچه که با یوگسلاوی سابق رفت ، بدترین نمونه آن و سرنوشت اتحاد جماهیر شوروی سابق ، بهترین ! نمونه آن است .

تا آنجایی که به حقوق خلقهای ایران برمی گردد ، من فراتر از حق خود مختاری ، قائل به حق تعیین سرنوشت خلقها تا مرز استقلال کامل می باشم .

اما تا آنجا که به مصالح استراتژیک همین خلقها برمی گردد، جدایی هر یک از آنها را در شرایط کنونی مساوی با اضمحلال کامل آنها در سیستم گلوبالیستی در حال شکل گیری در منطقه و تبدیل شدنشان به بردگان بی هویت " سرمایه کلان " و " نظم جدید " می دانم .

به عبارت بهتر اگر جدایی خلقی ، همچون جدایی مختارانه فنلاند از روسیه زمان نین ، عاقبتی همچون عاقبت کشور مربوطه را بدنبال داشته باشد ، دفاع کردنی است . ولی آیا کجای وضعیت " کوزوا " و " بوسنی " و ... قابل دفاع است ؟ تازه مگر حساسیت وضعیت سیاسی و ژئوپلیتیکی آنها با وضعیت کشورهای خاورمیانه و بویژه ایران قابل مقایسه است ؟

ایرانی که در چارچوب استراتژی کلان " جهان تک قطبی " و در جریان شعله ور شدن آتش " جنگ جهانی چهارم " ، همراه با " چین " ، " هند " و " روسیه " ، یک پای بالقوه ولی ثابت " کشورهای محور " در مقابل " نیروهای ائتلاف " به رهبری ایالات متحده می تواند باشد و به همین اعتبار هم یکپارچه و قدرتمند ماندن آن ، همانگونه که قدرتی دوبره فدراسیون روسیه ، از اساس با منافع استراتژیک گلوبالیستها در تضاد است .

کوتاه سخن ، طرح شعار " فدرالیسم " به معنای تقسیم قدرت بر مبنای قومیت ، که به حمایت موسسه " اینتر پرایز " هم آراسته گردیده ، در شرایط کنونی شعاری است ارتجاعی و ضد انقلابی که تنها به رشد شوینیزم عظمت طلبانه فارس و کرد و عرب و آذری و بلوچ یاری رسانده و در نهایت نیروهای ارتجاعی قوم گرا را در توازن قوای نیروهای سیاسی بالا می آورد .

اینکه سرنوشت " تهران بزرگ " که مکان و ماوای تمامی قومیتهای موجود در ایران نیز هست چه خواهد شد و در یک ایران فدرال بر پایه قومیت ، تعلق به کدام قومیت می باید داشته باشد ، خود حدیثی دیگر است .

بیژن نیابتی ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۵